تربیت نسوان

از عربی بفارسی

ترجمهٔ

میرزا یوسفخان

مستوفی



تبریز

مطبعهٔ معارف



مقام دانش وتربیت را برتری بیش ازان است
که انرا با کلمتی چند توان ستود همینقدر کوئیم
که دانائی وتربیت حیات جاودانی ووسیلهٔ سعادت
این جهانی وانجهانی است ،

اعاظم علمای اروپ در باب تعلیم و تعلم نسوان
واهمیت تربیت انان کتابها پرداخته‌اند که هریك
ازان مؤلفات مترك کنجینهٔ کهر وکان خرد وبینش
است

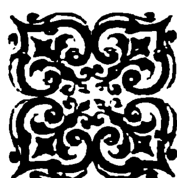
کروهی ازنامداران ادبای مصر نیز در این خصوص
داد سخن داده وآثار جلیله در کیتی بیادکار
نهاده‌اند مانند [تحریر المرأه] ، [فلسفة الزواج]
[المرأة فی الشرق] ، [المرأة فی القرن العشرین]



[المرأة في الاسرة] ، وجز اینها که نام بردیم که
درهمهٔ این کتب معتبره از حقوق نسوان و وجوب
تعلیم و تربیت انان سخن کرده‌اند
چون در لغت پارسی کتابی که از محسنات و معایب
اصلیهٔ این مطلب مهم پرده بردارد نگاشته نشده بود
این بندهٔ ناچیز فصلی چند از کتاب «تحریر المرأه»
ترجمه کردم وانرا (تربیت نسوان) نامیدم و
بموقع انتشار گذاشتم
امید که در حضرت دانشوران و بزرگان عز قبول یابد
و در محضر ادبای وطن بنظر رضا و عنایت منظور
گردد

یوسف آشتیانی

شهر ربیع الثانی ۱۳۱۸





مقدمهٔ مؤلف

فاضل مصری گوید :

هر مسئلهٔ از این مسائل که من انرا در سطری چند بپایان میبرم سزاوار است که بتنهائی موضوع کتابی جداگانه گردد تا رشتهٔ سخن بایکدیگر مربوط شود و چون حلقه های زنجیر بهم پیوسته آید

نهایت آرزویم این است که افکار دانشمندان را متوجه مطلبی مهم سازم که تاکنون کمتر کسی در ان باب رای زده است ، نه انکه کتابی پردازم جامع وکامل ، تا چنانکه شاید مکانت نسوانرا در وجود انسانی بنماید .

دور نیست پس از من بچند سال ، کتابی چنین

پرداخته شود ؛ این نیز انگاه تواند شد ، که این تخم که من افشاندم ، در کشت زار خاطرها بروید ؛ وعروق ان در ساحت افکار ارباب دانش وبینش جای کند ؛ وبتدریج طراوت وخضارتی گیرد .

اگر منصف خبیر ، نیك در این کتاب بیند ؛ داند که من از انان نیستم ، که شتاب زده خواستار تحقیق آمال خویش باشم ، ورسوخ این امر شگرف را بوقتی قلیل حوالت کنم ؛ چه تحویل نفوس بسوی کمال ، وترویج شؤن تربیت ، از مشکلاتی است که بعجلت چشم استفاده در ان نتوان دوخت .

تغییراتی که در هر ملتی از ملل روی میدهد ، وپس از سالیانی دراز سودمند می افتد ؛ نه آنست که امری بسیط ، وعاری از رنج وتعب باشد ؛ همانا این انقلابات را نشیب وفرازی هولناك است ؛ که مرد باید عقبات انرا سپری سازد ، تا اندك اندك محسنات را فراگیرد ، ومساوی اعمال رانپذیرد ؛ وبمرور از اشخاص معدوده بهیئت جامعهٔ ملیه سرایت کند .

پس هیکل ان تغییر مفید ، در انظار خاص و عام عرض اندام نماید .

تغییر حالت امروزی ، وتبدیل عادات وخصایص دیرینهٔ ما ، بیرون طاقت بشر است ؛ واز اینرو اگر برما خورده نگیرند شاید ، چه هر عصر را مناسباتی است که از ان سخن کنند ؛ عیب فاحش ما ، خود پسندی است که خود را کامل میدانیم ، ودیریست در ورطهٔ جهالت آواره‌ایم . معایب خویش را منکریم ؛ ومتوقع که اطوار وحرکات ما ، سر مشق تمام سکنهٔ روی زمین باشد . این خود پسندی واستبداد رای ، در میان ما ، و اصلاحات لازمه ، سدی است سدید ، وحائی است قوی ؛ که انرا جز ترك عناد ونفاق ، وعمل باتحاد و اتفاق ، چیزی از میان برنـدارد . هیچ امنی مفاسد موجوده را اصلاح نتواند کرد ، مگر انکاه که چشم عقل بگشاید ، وگوش هوش فرا دارد ، نخستین بار ضرورت خود را بفهمد وحقیقت مجرد را درك کند ؛ پس با وسایل قریبه

بدفع آن کوشند ؛ تا از پس پرده جمال مقصود بینند وشاهد آرزو در کنارش نشینند .

گمانم هیچ یك از برادران نوعی من ، انکار نکنند که ملت تا چه پایه از اصلاح معایب ناگزیر است .
این گروه که من امروز ایشان را مخاطب میسازم ، قائل میگویم که آنان ، موجبات تاسف و تحسر عصر حاضر را برای ما آماده میکنند . وبعزیمت راسخهٔ آنان شایسته نباشد ، که بلوغ بمقامات عالیه را ، چیزی نشمارند . ونفس و ملت خود را ، در حالت معطله باز گذارند .

این نیز بیرون سه حالت نیست : یا سائقهٔ یأس و بطالت است ، یا سابقهٔ جبن وجهالت ، یاحال آنان حال کسی است ، که بشریعت خویش اعتماد ندارد ، ودر عقاید خود استوار نیست .

از اینروی ، عنان زندگی را ، بدست تند باد حوادث سپرده اند ؛ تا چنانچه در نبات و جماد تصرف کند ، با آنان نیز بهمان نسق رفتار آغازد

وچون پر کاهی بهر جای که خواهــد برد ، و از هر سوی که خواهد باز آرد .

هم اکنون ، عزم بر این کماشته ام ، تا دری از صلح و سداد بکشـایم ، وراهی بنمـایم ، که رهروان ان راه بمقصد رسند ؛ واز فواید ان بهرهٔ وافر برند . وچنین می پندارم ، که آنچــه میکویم صـائب باشد ، واگر خطـا کـنم ، باستظهار حسن نیت ، وصفاء طـویتی که مراست ؛ توانم از سیئـات خود پوزش طلب کنم . هر کاه عقیــدتم را درست بینـنــد ، فرض ذمت بزرکان است ، که در ترویج آنچه در این اوراق ، بودیعت نهاده ام بکوشند ؛ و مندرجاتش را باحسن قبول وعمل ، مؤید فرمایند .

فصل — ١

حالت زنان در هیئت اجتماعیهٔ بشریه

دوستداران حقیقت را صلا میزنم : که با من همدست شوند ، وقتی درحالت نسوان غور وبحثی بسزا کنند ؛ بیقین دانم ، که همکروه بضرورت اصلاح ، زبان خواهند کشود . این فکر که امروز پرده از روی ان بر میدارم ، دیر زمانی قوهٔ مخیلهٔ مرا بخود مشغول ساخت ؛ که در این مدت انرا از اینروی بانروی همی کردم ، وتحلیل وامتحان مینمودم . همینکه از شوائب خبط وخطا معرا دیدم بیکبار بر تمام افکار من پیشی کرفت ، وسراپا بر وجودم استیلا یافت ؛ وکاه آن فرا رسید که قامت این خیال را ، جامهٔ حقیقت پوشانم ؛ واز مکان فکر بجهان ذکر کسیل سازم .

یکی از دلایل معنویه که مدار تقدم نوع انسانی بر آنست ؛ قوهٔ عجیبی است که انسانرا باجبار بانتشار افکار علمی وادبی همی راند ؛ اگر چه مهلکه وضرر قطعی الحصول باشد . نفوذ وغلبهٔ این قوهٔ قاهره را کسی دریافت کند ، که در جربزه وطبیعت خویش کم یا بیش چیزی از ان بیابد .

احدی را بااین قوه یارای مقاومت نباشد ، چه معاونت سایر قوارا ، بچیزی نشمرد ؛ وسپاه قهر وغلبت را بهزیمت کند . همانا به(گاز) محبوس ماند ، که خواهند بافشار انرا در جایی پنهان کنند ؛ لاجرم مظروف ظرف را بشکند ، واجزای آن بپراشد .

اگر خواهیم گفتهٔ خودرا با براهین مؤید سازیم باید کتابی در انخصوص پردازیم ، در هر تاریخی ، در حین تقدم مذهبی بر مذهبی ؛ وسبقت فکری بر فکری ؛ مجادلات وخونریزی های سخت برپا شده ؛ که در پهنهٔ این ستیز وآویز ، گاهی نصرت حق را ، ووقتی باطل را بوده است . حال ام

اسـلامیـه ، در قرون اولی و وسطی این بود که باز
نمودیم ؛ اما باشنـدکان بلاد غربیه ، توان کفت
روح حیات آنان ، محاربت دائمی ، وجهاد استمرا -
ری‌است ، که همواره تنور خصومت تافته دارند .
اول جهـاد داخلی در میان افراد امت ، از
برای معارف ، وعلوم وفنون وصنـایع ؛ — دویم
جهـاد خارجی ، که امتی با امتی چون کرک کرسنه ،
بخون یکدیکر تشنه اند . خصوصاً در این قرن اخیر
که از تابش فروغ علم ، بنیـاد هستی مسافات وابعاد
بر افتاد ، وصحراهای بایر معمور ودایر شد ؛ وسیاحین
از برکت علم ، با راههای بخـار وبرق ، بیك لحظه
از غرب بشرق برفتند ، بقسمی که اسـامی اثلین از
قوهٔ شمار خارج کردید ؛ واکر یکتن مشهودات
سطحی خویش را کتـابی کرد ، بمجرد طبع به پنج
یا شش لغت ترجمه شد .
ولی ما بیچـارکان با تنبلی آشتی کردیم ، واز میـدان
مجـاهدت بکریختیم ؛ وعقول سلیمهٔ خویش را کار

نفرموديم ، وهمی ببوك ومكر روز شمرديم ؛ تا سيل از سر بكذشت ، وصيد از دست برفت . فتور عزم وقصور حزم ، ما را بران داشت ، كه افكار صالحه وآراء صائبه را دشمن كرفتيم ، وجمهور را بران بياغاليديم .

بسا كسان كه چون طبل ميان تهی ، دهن بلاف كشايند ، وبكزافه سخن كنند ، از انجائيكه در ترازوی معرفت سنكی ندارند ، كاهی كه خواهند با كلمهٔ باطل ، حق ظاهر را دفع نمايند ؛ كويند بدعت آورده ، وقوانين مستحكمهٔ ما را دستخوش ذلت ساخته‌است . آنكه اين سخن ميكويد ، بيقين او را آشنايهٔ فضل وهنر نيست ، كه در ساحت محاورت پای فشارد ، ومرد آزمائی كند ، هميخواهد از دو چيز كريبان برهاند ، وبتن آسانی روز كذارد نخست نارسائی عقل ، دوم رهائی از تحمل سختيهای استعمل . كوئی خدايتعالی مسلمين را از خميرهٔ خاص آفريده ، واناترا از قبول احكام طبيعيه ، كه قدرتش

چون خون در عروق وشرایین انسانی ساری و جاری است ، خلاصی بخشیده .

زود باشد که برخی ازیاوه گویان ، گردن بدعوی افرازند ؛ وگویند مؤلف این اوراق حدیثی تازه کرده ، وبدعت آورده است ؛ در پاسخ این جمع بایدم گفت : آری بدعت آورده‌ام ، ولی نه در دین مبین اسلام ؛ بلکه در طرز رفتار وچگونگی سلوك وکردار ومعاملاتی که شایستهٔ کمال ست ، ونقصان آن ، موجب خسران و وبال .

آیا مسلمین را گمان چنان است ، که عوائد دیرین آنان تغییر پذیر نیست ؟ وباید تا آخرین دقیقهٔ زندگی آنرا محافظت نمایند ؟ ! . . .

چگونه در این عقیدت پای توان فشرد ؟ وحال انکه خود وخصایص ایشان ، هردم دستخوش احکام تغییر ؛ وزبون سرپنجهٔ تقدیر اند .

آیا مسلمان تواند که با اوامر محکمهٔ کتاب کریم مخالفت آغاز کند ؟ خدایتعالی تغییر را یکی

از شرایط حیات قرار داده است .

آیا عادت این نیست ، که ملتی در ادوار عمر وضروب معاملات خویش ، راهی پیش گیرند ؟ هیچ مرد بخردی نتواند گفت که عادات تغییر نپذیرد؛ چه رسوم وعادات نتایج عقول بشمرند ، که ان نیز باختلاف ازمنه تغییر همی پذیرد .

مسلمین ، در تمام ربع مسکون منتشرند ، آیا این جم غفیر در طرق معاش ، وآداب زندگی ، ورسوم معاشرت متحدند ؟ آیا ترك سودانی را می پسندد ؟ یا چینی ، بر هندی نمیخندد ؟ یا عادت بدوی با حضری یکسان است ؟ آیا توان گفت ، رسوم ملل مختلفه از زشت وزیبا ، ومستهجن ومستحسن ، از نخستین روز چنین بوده ؛ وچیزی از ان نکاسته وبر ان نیفزوده ؟

ازانروی ، که عادات هر ملتی را ، با معارف و ادبیات ان ارتباطی تام است ؛ مشاهده میکنیم که سلطان عادت را حکمی نافذ ، وامری واجب

الاتباع است ، که جدائی از ان بهیچگونه امکان نپذیرد مگر کاهی که نفوس را در درجات عقل ، ارتفاع وانحطاطی پدید آید .

حقایق تاریخی ، خود دلیلی ظاهراست ، که پستی قدر وتقدم نسوان ، با پستی قدر و تقدم امت متلازم است .

در بدو اجتماع هیئت بشریه . زن ، نخستین بار زبون تسلط پدر ، پس دستخوش تحکمات شوهر سپس اسیر جور واستبداد پسر بود . نزد رومانیین ویونانیین ، رئیس خانواده ، حق این داشت ، که در وجود زن ، مراسم تصرف مطلق را بعمل آرد ؛ مثلا : اگر خواهد بفروشد ، وبخشد ، یا میل کند بکشد ، واگر نه بگذارد ! . .

آیا قبل ازانکه دین پاك اسلام ، بافروغ خود اقطار اسلامیه را روشن کند ، اعراب دختران خود نمی کشتند ؟ وبی قید شرعی زن نمیخواستند ؟ هم اکنون نیز ، این توحش و بسیاری از رسومات

مذمومهٔ دیگر ، در قبایل افریك ، و اکثر مذاهب مختلفهٔ امریك ، وهند حکمفرما است ؛ که ما را سر ایراد آن نیست ، اینکه گفتیم ثمرهٔ فقدان نظام عمومی و وجود قوهٔ استبدادی است .

اما در بلادیکه ، آفتاب تربیت بمرز وبوم آن تافته است ؛ ومردم ان از مدارج علم ، پای بر فراز فرقد نهاده اند ؛ زنان را قدر ووقعی بسزاست ؛ که بدستیاری تعلیم وتهذیب اخلاق ، حقوق انسانیت خویش را طالبند . و در اقدامات خود صاحب رأی ثاقب بشمار میروند .

زنان امریکی ، در اول صف تربیت وعلوم جای دارند . پس انگلیزی ، بعد آلمانی ، بعد از ایشان فرانسوی ، وایطالیائی ، وروسی ، ودیگران حائز درجهٔ شرافت واعتبار اند .

چنانکه گفته آمد ، زمانی که قوهٔ استبداد حکومت کند ، زن دارای هر حیثیت نسبی ومکتسبی باشد ، صاحب هیچ اعتبار نیست . چرا ؟ از انجهة

كه او زن است ؛ وباید در ورطهٔ جهل بماند ، وبا هزاران مذلت روزی بشب رساند ! تا وقتیکه شوهر اکر خواهد ، ساعتی باوی نشیند ، ولحظهٔ با او بسر برد .

هرکاه تربیت نسوان ، موافق اصول دین قویم وقواعد محکمهٔ ادب ، وشرایط حجاب مراعات شود ، شاهد مقصود چهره نماید ، انهمه تلخی برود وروزکار چون شکر آید .



فصل — ٢

تربيت زنان وماهيت ايشان

زن ، انسانی است مانندهٔ مرد ، او را بامرد
در وظایف اعضا واحساسات ، و تمام شرایطی
که مادهٔ انسانیت آنرا طالب ومقتضی است ، اختلافی
نیست ، مگر اختلاف صنفی . تفوق مرد بر زن در
این است ، که مرد از روزگار پیشین ، همواره
با افکار واعمال همداستان بوده ؛ وتهیهٔ لوازم
زندگی را بر ذمت گرفته ، وزن نتوانسته است قوای
بدنی وعقلی خویش را کار فرماید ؛ وبر حسب
اقتضای اوقات واماکن ، مقهور انحطاط گردید ه

هنوز اغلب ساده لوحان را ، گمان این است
که تربیت زنان ضروری نیست ؛ عجیبتر آنکه ، از
یکدگر سؤال کنند ، که آیا در شریعت اسلامیه

تعلیم نسوان جائز است یا نه ؟ ! . .

یاد دارم ، پدری را بادختری ده ساله که جمالی بکمال داشت ،بدیدم ؛ واز پدر در خواست کردم که دختر خویش بمدرسه گذارد . گفت ، میخواهی دخترم وظیفه خوار حکومت باشد ؟ گفتم ، مگر ترا عقیده بر این است ، که باید راتبه‌خواران حکومت تحصیل علم کنند ، ودیگران به بیدانشی بزرك شوند ؟ در پاسخ من : « هر چه او را برای ادارهٔ منزل ضرور است تعلیمش دهم ، وجز آن هر چه باشد بچیزی نشمارم » ؛ این بگفت ، وروی بقسمی ترش کرد ، که مرا مجال بازپرس سخنی دیگر نماند .

این پدر لجوج را ، مقصود از ادارهٔ لوازم منزل ، اعمال بسیطه مانند خیاطت ، وطبخ ، وسایر فروعات است ، که من نیز منکر لزوم آن نیستم . ولی پدریکه گمان میکند ؛ این بضاعت مزجات برای دخترش کافی است ، سخت بخطا رفته است ؛ چه

زن ، خانهٔ خود را انكاه بخوبى اداره تواند كرد كه مقدارى معلوم ، از معارف عقليه وادبيه فرا كيرد واز مبادى علوم ، وتعليمات ابتدائى اندك حصه برد . تا حركاتش پسنديده نمايد ، واعمالش درست ومتقن آيد ،

زن ، اكر خواندن ونوشتن تواند ، واز مقدمات علميه ، وتواريخ ملل ، بقدر مقدور مطلع باشد ؛ صاحب رأى سليم ، وفكر مستقيم كردد ؛ وخرافات مجعوله ، وافسانهاى موهوم ، در وى اثر نكنند .

هركه خواهد دختر خويش را تربيت كند ، بايد از آغاز طفوليت ازموده‌اش سازد ، وبادلايل قريب بذهن ، وارشادات صحيحه ، در لوح خاطر او كه چون آينهٔ صيقلى است ثابت كنند ، كه با فضايل انس كيرد ؛ وتا تواند از جهل ونادانى بكريزد .

تربيتى كه من خواستار آنم ، وتفصيل آن را حكماى ترك ، در مؤلفات جليلهٔ خود شرح داده‌اند ، اينستكه باختصار اشارتى از ان كردم ؛

وباز میکویم : که زنان اســاس کاخ هیئت اجتماعیـهٔ بشریه‌اند ، وبغایت دشوار باشد ، که نسوان بی انچــه کفتیم ، بوظایف مقدسهٔ خود ، در هیئت اجتماعیه فایز کردند ؛ واعمال عقلی وجسمی خود ومردانرا ، منتظم ومرتب دارند .

پس باید در تعــلیم وتربیت نسوان سعی بلیغ کرد ، تا پند واندرز اثر بخشد ، ونهال نشانده ثمر دهــد ؛ ونتیجهٔ این جد واجتهــاد نقطهٔ نورانی در صفحــات احوال آتیـهٔ مسلمین بیــادکار کذارد ، که تا جهــان باقی است چون ستــارهٔ صبحکاهان بدرخشد ،



فصل — ۳

معایب جهالت نسوان

زنان ، در هر بلدی از بلاد نصف سکنهٔ آن مکانند ؛ اکر بدقت بنکریم ، اقرار کنیم که انانرا در نادانی کذاشتن ، از افعال نافعهٔ نصف نفوس چشم بر داشتن است ؛ که این مسامحت را نیز ضرری عظیم در پی است .

نسوان مسلمین نیز اکر در علوم و آداب وصنایع مهارت داشته باشند ؛ چه ضرر خواهند دید ؟ همانا جملکی مردی توانکر را مانده‌ایم ، که سرمایهٔ هنکفت در صندوقی آهنین کذارد ، وروزی چند کرت دیده بدیدار نقود اندوختـه روشن کند ؛ غافل از - اینکه اکر طریق معاملت واستعمال ان بنیکوئی بداند باندك مدتی آن را ده چندان تواند کرد .

یکی از بزرکترین دلایل ضعف و حقارت مجمع انسانی این است ، که از نصف بیشتر افراد ان کاری بر نیاید ، وکذشته از اینکه کل بر طبیعت باشند ، شود که موجب عار و فضیحت کردند . اکر نیز کاهی خواهند کاری کنند ، چون جمادی بی شعور ، یا حیوانی کنك وکور ، ندانند از در داخل شوند ، یا از بام در آیند .

نسوان محتاج بتعلیمند ، تا زادکان خود را تربیت دهند ، وبوثیقهٔ دین و پرهیزکاری متمسك شوند ؛ واز مفاسد بی بصیرتی خود را بکناری کشند وبصرفه واقتصاد عمل کنند ، وانسانی صاحب اراده باشند ، تا آنانکه مطلقه و یائسه اند ، یا از نعمت وجود اقربا ، وخویشاوندی که کفالت امور ایشان کنند محروم باشند ؛ بتوانند معیشت خود را اداره کنند ، واز سفالت برهند . اما همینکه جهل ، پردهٔ ظلمانی خویش فرو هشت ، وخواطرشان با فروغ علم روشن نشد ؛ بضرورت بوسایلی که بر

ضد قانون شرع شریف است چنك زنند ، واز بی روزی بدریوزه روند ؛ چه کارها که نکنند ، وچه عیبها که بر خود هموار نسازند ! . .

زنان بدبختی که حجاب شرم و آزرم می درند ، وهمه عمر کاهی که آفتاب روی بغروب نهد ، کالای عصمت خویش را بتاراج فسق و فجور میدهند ؛ اگر درست تامل کنیم واضح شود ، که یکی از هزار آنان ، برای پیروی نفس اینکار نمیکنند ؛ بلکه بسائقهٔ اضطرار قدم در ورطهٔ شناعت میگذارند .

کدام خانواده است ، که متکفل مصارف تنی چند از زنان بیچاره نباشد ؟ واین نیز یکی از موانع عمدهٔ ترقی وتقدم است ؛ که همواره بزرك عائله ورئیس قافله ، دوچار تنکدستی ودلتنکی است ، چه وی برای معیشت زن وفرزند سعی همیکند ، وقسمتی از اندوختهاش در این راه بمصرف میرسد .

این صفت نیز از لوازم مردمی وانسانیت است که نمی تواند خویشاوندان خود را ، در فقر و سختی

وعسرت وبدبختی بگذارد ؛ اگر اینسان بتوانند بار خویش از دوش دیگران بر دارند . واستقبال خود را تامین کنند ، کار باینجابها نکشد ، ورشتهٔ ترتیب از یکدگر نگسلد .

فرض کنیم ، زن را شوهری غمخوار واجب است ، این شوهر را حال بر دو گونه خواهد بود : یا فقیری است متوقع مساعدت ودستگیری ، یا متمولی محتاج معاونت وهمراهی ؛ آیا در این صورت زن ناگزیر از تربیت نیست ؟ اگر زن خود دارای مکنتی وافر بوده باشد ، نباید طریقهٔ محافظت تمول خودرا بداند ؟ وامور شخصیهٔ خویشتن را اداره کند ؟ بسا دیده ایم ، وهمگان دانند که زنان اسنادی را امضا کنند ، ومهر بر نهند که بکلی از اهمیت موضوع آن بی خبرند ؛ وگاه باشد شخصیکه طرف وثوق است ، بوسیلهٔ حیلهٔ ، تمام دارائی وی را متصرف آورد ؛ اگر زن بالاطراف از امور خود مستحضر باشد ، وبقوت دانش زمام ثروت بدست

گیرد ، هرگز این تواند شد ؟

اینهمه را نادیده انگاریم ، و بر طاق نسیان گذاریم ؛ آیا تعلیم یکی از ضرورات حتمیهٔ حیات نیست ؟ آیا در این قرن که روشنان فلك علم تابانند ، ودیدهٔ معرفت را از بس درخشندگی خیره میسازند تعلم وتعلیم غایت آمال جهانیان نیست ؟ پس مرد وزن ، وخورد وبزرك باید در راه یافتن این گوهر گرانبها ، از پای طلب ننشینند ، تا دست بدامان مقصود رسانند .

فضل ودانش یگانه وسیله ایست ، که انسانرا از حضیض مذلت . باوج رفعت میکشد ؛ وهر نفسی را حق طبیعی است ، که ملکات غریزیهٔ خود را نشو ونما دهد ؛ وتا آخرین درجهٔ استعداد رساند چنانچه در سرشت مرد نهاده اند ، که باکتساب علوم اشتغال کند ؛ همچنان زن را نیز همین موهبت ارزانی داشته اند ، تا از گنج رایگان فضیلت قسمت برد . دراین خصوص فرق زن ومرد

چیست ؟ وما خود می بینیم ، که تفتیش دختران خورد سال ، بر پسران برتری دارد .

زن ومرد در عقل یکسانند ، آیا توان گفت که خدایتعالی مرد را بمزیت عقل امتیاز بخشیده وزن را وجودی مهمل وانسانی معطل آفریده است بسیاری گویند وظیفهٔ نسوان نگاهداری خانه وپرستاری کاشانه است ، و تکلیف آنان از محوطهٔ که در آن ساکنند تجاوز نمیکند . این خود از جهتی صحیح است ، ولی آن را محذوراتی است بزرك که بذکر یکی از انهمه کفایت کرده ، باقی را بذوق سلیم خوانندگان حوالت میکنم .

هیچ چیز حقوق نسوان را ضایع نکرده ، مگر اینکه ما انانرا ، از تهیهٔ ضروریات معیشت معاف ساخته ، وخود را از همه چیز مسؤل پنداشته ایم ؛

پس از انکه نزد زنان اعمال نافعه را وقعی نماند وکارشان بعجز گرایید ، از همه چیز در گذشتند ، وتمام مساعی خودرا مصروف این کردند ، که بهر

وسیلتی که توانند شوهران را شیفتهٔ خود سازند ، غافل از اینکه محبت تهذیب اخلاق خواهد ، ولطف جاذبه وحسن اتفاق طلبد .

دیری بر آمد ، وروزکاری دراز بگذشت ، که بجهة فقدان تربیت صحیح ، قوای عقلیهٔ نسوان ضعیف شد ، وبنیان افکارشان روی بانهدام نهاد ، تابع ارادهٔ خویش شدند ، واحساسات ایشان میان خیر وشر ونفع وضر تمیز کردید .

ملکات فاضله واوصاف ادبیه ، چون عفت وامانت ، وصدق وصیانت از میان برفت ، و صفات رذیله مانند مکر وهواپرستی وخودبینی جای آن بگرفت ، همچون ممثلی ماهر برای هر پرده رنکی بساختند ، وهر لحظه باوضاع کوناکون خویشتن نمودند ، ونیرنکی بکار بردند ؛ از کتاب زندکی جز نقش جهالت نخواندند ، وجز جنکجویی صنعتی ندانستند ، کور آمدند وکر برفتند .

بااینهمه که کفتیم بر آنان تقصیری نیست ،

وباید پیشینیان را ملامت کرد که امر تربیت را مهمل گذاشتند ، واز وخامت عاقبت نترسیدند . [*]

[*] مؤلف دراین مقام که مسؤلیت نادانی نسوانرا بمردان تحمیل کرده است اندکی از جادهٔ حق کوبی انحراف ورزیده است بلی اغلب طبقات عالیهٔ نسوان باندازهٔ درگرداب جهالت غرقه اند که ازوجود ذاتی وواجبات مهمهٔ خود بی خبر اند ولی هرقوم را اصنافی است که برخی در درجات اقبالند وجمعی در درکات ادبار گوئیم . وانع تنگدستی وبدبختی از قوای عقلیهٔ زنان وقیر کاسته است واز ایشان توقع تربیت نباید داشت اما برای نسوان متموله که مردانرا اسیر اقتدار خود دارند چه عذر باید تراشید کدام مانع انان را از تخلق باخلاق حسنه باز میدارد پس تقصیر ازمتقدمین نیست وخود نسوان مسؤلند مقصود نه این است که در مقام عقل وسیاست وفضل وکیاست با (ژاندارك) و (کاترین) و (مادام دوربیی) و (مادام دولامبر) و (مادام دوستائل) ودیگر نامدارزان نسوان همسری وبرابری کنند فقط باید نفوذ معنوی وقوت مادی خودرا در راه تربیت مصروف سازند تا زشت وزیبارا فرق دهند وحسن وقبح را امتیاز گذارند (مترجم)

فصل — ٤

وجوب تعليم وتعلم نسوان

ارباب مدارك عاليه را ، اندك تاملی در حال خانوادهٔ خويش كافی است ؛ تا از موضوع نفيس اين فصل بدرستی آگاه شوند .

اين كلماترا مينگارم ، وخاطرم باحوادثی‌كه نتيجهٔ تجارب صائبه است سرشار است ، و قصد آن‌ندارم كه از معلومات خود چيزی قيد كنم ؛ چه همیترسم كه زمام مقصود اصلی از دست برود ، واين مشروع مقدس ناقص ماند .

مصدر تمام معايب مرض مسری جهل نسوان است ، كه غنی وفقير در اين خصوص يكسانند فرقی كه زن متموله را با فقيره است ، جز اين نيست كه او را اسباب خودنمايی وخود ارايی موجود است

واین دکررا لوازم زندکانی مفقود .

آکر خطا نکنم ، اغلب زنان صاحب مکنت هر قدر بر ثروتشان افزوده شود ، بر جهالتشان نیز همان قدر بیفزاید . کمان میکنند زن برای این آفریده شده است ، که همه عمر آسایش کند ، وخود را آرایش دهد ، مرد نیز باید علی الدوام شال کشمیر برد ، و زربفت وحریر آرد ، ومروارید والماس خرد

زنان روستائی را ، پست ترین طبقات نسوان خوانند ، ولی عقیدت من برخلاف اینست ، واینانرا بر اغلب صنوف ترجیح میدهم ، چه زن دهقان تمام شقوق فلاحت را میداند ، ومدرك زن و شوهر را مرکزی است معین که کمتر اختلاف میکند ؛ ولی آکثر زنان طبقات عالیه ، فرسنکها از مذاق شوهران خود دورند ؛ همانا این تباین مشرب مورث بدبختی زن ومرد ، ومنتج اختلال احوال کردد محبت بنفرت بدل شود ، وبغض درجای میل نشیند وبسی بر نیاید که عاقبت کار بطلاق انجامد .

مردی را فرض کنیم دارای احساسات لطیفه ، که فکر ، ومذهب ، ووطن خویش را عزیز دارد ؛ با جذبهٔ لطفی که او راست بحال بیچارگان بگرید ، وبا شادی هموطنان خویش شادمان شود وبا ستمدیدگان ملاطفت کند ؛ آیا این مرد خواستار غمخواری نیست که شریك رنج وراحت او گردد ؟ تا شرح غصه باوی گوید ، وبا دمسازی او تسلیت جوید ؟

پس از انکه رفیق ایام حیات خودرا جاهل دید ، واز پیرایهٔ دانش عاطل یافت ؛ از نیك و بد سخن نکند ، وحزن وسرور در دل پنهان سازد ، واتشی در خرمن عمرش افتد که تا دم باز پسین هیچ آبی انرا فرو ننشاند .

چون مرد قدر ومنزلت زن بشناخت ، وجو - دش را عدم صرف پندارد واو را وقعی نگذارد ، از انسوی کانون نفرت زن افروخته شود ، وشعلهٔ غم سراپا وجودش بسوزد ، وشوهر را بظلم ورعونت نسبت کند ، گاه با بخت بد بستیزد ، وساعتی از سوء

قضا بتظلم اغازد ، هر دو بدترین وجهی روزکار خود را سپری کنند ، که در نزد من عذاب الیم وعقاب جحیم چندین بار از ان کواراتر است .

شاید بعضی کویند که این حالت در صورتی تواند شد ، که اخلاق طرفین فاسد باشد ، ولی نه چنین است ؛ بسیار دیده ایم که زنی نیك سیرت و مردی پاك طینت باهم ازدواج می کنند ، اما امتزاجشان در حکم انترق است ، و دوستیشان سرمایهٔ بغض ونفاق ، هیچیك را در انحال تقصیری نیست ، وهمه از اختلاف تربیت است ؛ مختصر انکه (اکر باینکونه باهم بسازند) باید یکی از این دوتن از تمام حقوق زندکانی چشم بپوشد . بهرحال رابطهٔ محبت آنکاه محکم شود ، که ماهیت تربیت خویشتن بنماید .

وباید دانست که هیچ ضرری با فقدان لذت حب در میان زن وشوهر برابری نمیکند .

در کتب مقدسه آمده ، که خدایتعالی حوا را ز ضلع حضرت آدم آفرید ؛ در این سخن رمزی

لطیف مندرج است ، واین معنی را اشعار همیکند که مرد وزن هیکل تام الاعضایی را تشکیل همیدهند که وجود ان باتحاد ایشان منوط است ، و از انجهة مردمان بمغرب زمین زن را نصف مرد مینامند ، واین نیز کنایتی فصیح واشارتی دقیق است ، یعنی در جسد خلقت مرد یکقسمت بشمار میرود ، وزن قسمت دیکر را بوجود می آورد . مقصود انکه هیچ کدام از یکدیکر مستغنی نتوانند شد . [*]

انجذاب جبلی که خداوند انرا بهر آفریده ارزانی فرموده است ، (حتی در نباتات ، که هنکام تلقیح از نر وماده حرکتی اشکار محسوس میشود ، بقسمیکه تاکنون حکمای طبیعی از درك کیفیت آن عاجزند)

[*] یکی از حکما کوید : زن ومرد وجودی معنوی هستند که باعوارض این جهان مقاومت میکنند زن دراین وجود جای چشم دارد مرد نیز بمنزلهٔ سایر اعضای رئیسه است وبامناسبتی بسیار متین بیکدیکر مربوطند باید تمام اعمال ارا بدلالت هم صورت دهند کر در وظایف خویش مسامحت روا دارند حیات این وجود در مهلکه افتد «مترجم»

نخستین عنصری است که معنی محبت را ترکیب میدهد

این جاذبه برای احداث میل کافی است ، چگونگی
این ماده هنوز پوشیده است ، وهر کسرا در این باب
سخنی است ؛ برخی از حکما گویند انجذاب مایعی
است سیال که در شرایین و عروق متولد گردد ،
و زن ومرد را ناگزیر از ملاقات کند ، چون دیدار
میسر شد ، پیش از انکه بازبان راز دل بیان کنند
چشمها نشان ترجمانی کند ،واضطراب داخلی وهیجان
باطنی را شرح دهد ، گویی روح ایشان در عالمی
جز این عالم باهم طرح الفت ریخته ، و مفارقت
کرده اند ، وهر دو یکدگر را می جسته اند ، پس در
نخستین دیدار یار هم شوند ، وباسعادت وراحت هم
آغوش کردند .

لیکن چندی بر نیاید ،که انجذاب مادی روی
بنقصان نهد ، وبمرور متلاشی گردد . شدت میل
در دیدار اول هر قدر بسیاری کند ، در زمانی غیر
محدود باختلاف امزجه زایل گردد .

مرد فریفتهٔ موی مفتول وچشم مکحول میشود همینکه این جبل و صباحت را با فضایل معنویه ولطف اخلاق توأم یافت ، عشق با قلبش آمیزش کند ، وروحش را پرورش دهد .

آنچه در افسانها گویند ، که مردی با زنی عشق روحانی داشت ، یا دیگری برای تحصیل لذت همت همی گماشت ، واین شرایط هیچیك مراعات نمیشد ؛ سخنی است بیهوده ، بیقین اول مردی خیالی ؛ و دوم جاهلی شهوانی بوده است ، وهمه دانند که دوستی ناقص اعتماد را نشاید ، وشرارهٔ را ماند که بسرعت بر جهد و بیك لحظه خاموش شود .

بهتر آنست که این اجمال را بعبارتی روشن وبیانی واضح شرح دهیم :— تفرعات لذاید جسمانی هر قدر متنوع باشد در حکم واحد است ، وفرقی در افراد آن نتوان گذاشت مگر باختلاف زمان ؛ وپیداست که تکرار هر کار موجب نقصان رغبت است ، وهمچنین است تجدید لذت قوای چهارگانه ،

روزی در رسد که اعصاب واعضا از زیادتی تکرار
عملی از قبول تکلیف سرباززنند ، ولی لذایذ معنویه
راکار بر خلاف این است ، وهر قدر تجدید شود
مسرت وبهجت آرد ، ونشاط وانبساط بخشد .
اگر منصفانه مصاحبت دو دوست را ملاحظه
کنیم ، دانیم که اجتماع این دو تن صبح جوانی است ،
وبهار زندگانی ، معدن صدق وصفا است ، وسرچشمهٔ
لطف ووفا ، گاهی چون گل شکفته روی در هم آرند
و طرح صحبت ریزند ، هر دم از موضوعی بموضوعی
گرایند ، وهر لحظه از جزئی بکلی منتقل شوند ،
دردها را بدرود گویند وآرزوها را درود فرستند
مظاهر عقلیه وصفات ادبیهٔ یکی از این دو تن
در دیگری منعکس شود ، ورابطهٔ الفت را محکم
سازد .

از این سخنان قدرت حب حقیقی مکشوف میگردد
وناقد بصیر از خدای خواهد که باین خوش بختی
نایل شود . اگر خواستهٔ اینجهان پیرایهٔ حیات است

(محبت) روح زندگی و مصدر سعادات است .

محبت کلمهٔ عنایت خدایی واساس بنای تمدن است ، ورابطه ایست که نظام عالم بشریه وتدبیر شؤنات آن در تحت اشکال مختلفهٔ اوست .

پس چنین دوستی امکان ندارد در زن ومرد یافت شود ، مگر انکاه که مقتضیات تعلیم را مراعات کنند ؛ شاید بعضی گویند واگر مرد دانای مهذب زن خود نپسندد ، ممکن است زن او را دوست دارد ؛ این سخن خطائی عظیم است ، چه حب حقیقی که عنصر مادی ومعنوی آن را شناختیم ، ثبات نکند مگر بارعایت جانب توقیر واحترام ؛ این نیز متوقف بر معرفت مقدار طرف مقابل است ، که زن نادان قوهٔ شناسائی آنمنزلت را ندارد .

اگر از تمام متاهلین بپرسیم که بازدگیان خویشتن چگونه اند ، بیدرنك همه رضایت کنند ولب بشکایت نکشایند ، وحقیقت حال این است که من میگویم : چه بسیار در خانواده‌ها بتوسط وسایل

قریبه تفتیش کردم ، وچون نیك بدیدم نه شوهری یافتم که زن خود دوست دارد ، و نه زنی که شوهر خودرا دوست شمارد . جز اتفاق ظاهری که مجادلت ومناقشتی در میان نبود ، این را نیز چندین سبب است : یا شوهر از کثرت زد وخورد فر- سوده شده ، یا زن رضا بقضا داده ، یا هر دو جاهل مغرورند وهزاران فرسنك از این مرحله دور .

بی میلی مرد از این رو است که زن از مدرك عقلی ناقص است ، ونمی تواند در هیچ مسئله با وی بتبادل افکار پردازد ، وهیچ امر بسیطی روی ندهد که متفقاً در ان باب اظهار رأی توانند کرد . نادانی باندازهٔ در رك وریشه‌اش جای کرده است که واجبات شخصی را نیز از خاطرش سترده است ، وملتزمسا- عدت بخت زبون ویاری طالع واژکون آیت یاس وکدورت ، و آلت نفرت ونحوست شده ، نمیداند از کدام در درآید ، تا دری از خرمی بروی شوهر بکشاید ! از چنین زنی توقع تربیت داشتن ، بدان ماند

که از خار خشك عبیر و مشك طلبندچه بیچاره از حرکات باطنیهٔ نفس ، وشناخت بدواعی حب و بغض بی خبر است ؛ کاهی که خواهد غم زداید غصه افزاید ، وبجای انکه یار شاطر شود بار خاطر کردد .

اما بی میلی زن : — اکر حس میل نسوانرا تحلیل کنیم ، از دو چیز مرکبش یابیم ، نخست استیفای مشتهیات نفس ، دوم تهیهٔ لوازم تعیش اما حب صحیح ، وافکار پسندیده ، وخصال حمیده هرکز در خاطرش خطور نکند ، وشوهر خودرا جز با قد کوتاه و ابروان پیوستهٔ سیاه نشناسد ، وقیمت عقلی وادبی ، وحسن سیرت و لطف احساس وسایر مزایای مردی ومردمی او در وجودش اثر نبخشد ، در صورتی که شوهر خود را بنیکویی شناختن نتواند ، چکونه توان کفت که اورا دوست میدارد .

شاید کسی بر اینکه کفتیم اعتراض کند وکوید : دوست داشتن باین شرایط کمال سعادت است ، اما از ضروریات ازدواج نیست ، که بی ان صورت نپذیرد

وممکن است که با صفـات دیکر تلافی شود ، همینقدر زن باید سهیم نیك وبد وشریك رنج وراحت شوهر باشـد ، وباین نحو میتوانند ایام حیـات خویشتن را بخوشی بپایان برند . در جواب کوئیم : — آری ممکن است ، لیکن تا پای جهل در میان است در این سلوك ورفتار چشم امید نتوان دوخت .

کفتیم که زن دهقان با همه جهل ونادانی رفیق شوهر خویش است ، ودر انجـام تمام اعمـال ووظایف بتیـه همت می کارد ، باتحمل همـه رنج وزحمت تکلیف وی دشوار نیست ؛ چه در روستـا زیسـتن وبیرون دایرهٔ رقابت بسر بردن‌را صعوبتی نباشد ، وتمام سختیها کسـانی راست که شهر نشینند چه هر روز آداب معـاشرت تغییر پذیرد ، ونشست وبر خواست وکفت وشنود رنکی دیکر کـیرد ، واز دخل بکاهد وبرخرج افزوده شود ؛ نکاه داری خانه در اینحال از زنی که نکات کار نداند ساخته نشود

فصل — ۵

در حدود «تربیت» و پرستاری اطفال

این عنوان را شرحی کافی و بیانی مشبع باید ، تا بخوبی مادهٔ تربیت را بنماید ، چون از نخست راه اختصار گرفته‌ام بایراد سطری چند کفایت میکنم .

دانایان این فن تربیت‌را بسه قسم منقسم ساخته اند ، یکی آنکه طبیعت باجرای وظایف ان قیام کند دوم انکه حوادث ایام بتکمیل نواقص آن پردازد ، سوم انکه مادر در خانه ومعلم در دبستان بان اشتغال جویند ، اگر در این اساتید سه کانه امعان نظری کنیم ، واضح شود که باستاد اول مارا بحثی نباشد ، چه بندگان را با سرنوشت ازلی یارای مداخلت نیست واستاد ثانی نیز همین حکم را دارد .

اما استاد سوم یعنی تربیت خانگی ، مارا آنقدرت

بدست است که در نیك و بد آن تصـرف کنیم ، واساس انواع ثلاثه همین نوع است .

عنایت خداوندی ، محض اینکه سختیهـای طاقت فرسای زندگی را بر انسـان هموار فرماید ، واز زیر بار کران دشوار یهای مدت عمر خلاصی بخشـد چنین خواسته که از میلیتن خار اندوه وغم ، شاخ کلی برویاند ؛ وخاطر پژمردهٔ انسانی را بوجود ان مسرور کرداند ؛ وبحکمت بالغهٔ خود مقرر فرموده که از قلب انان قطعهٔ جدا شود ، وآنرا فرزند خویش کیرند ، وهمه همت را مصروف حفظ وحراست وتهـذیب وتربیت او کنند ، وتا توانند بالای این هیاکل جمیله را که ریاحین باغ خلقتند ، بطرز دانائی وبینائی ارایش دهند ، تا اسباب سعادت پدر ، ونیکبختی پسر و آبادی هیئت اجتماعیهٔ بعمل کردد .

پس بر ذمت جملکی است ، که از تهیهٔ فرایض تربیت از خورد سـالی تا کاه بلوغ مضایقت نکنند ، وکود-کان بی کناه را بروز سیاه وحال تباه خود ننشانند

که وبال اهمال دامنشان گیرد ، ودر شریعت انصاف هیچکس عذر مسامحتشان نپذیرد .

آیا ما بواجبات مقدسهٔ خود عمل می کنیم ؟ مشهودات تاسف آمیز ما پاسخ این سؤال را میدهد ؟

فرزند نهالی است که مرد پاسبان وزن باغبان ان است ، وحقوق مادر بر اولاد چندین برابر حق پدر است ، همینکه وظیفهٔ مهمهٔ مادری را بر ـ ذمت گرفت ، رنجها برد وزادهٔ عزیز خود را بپرورد، ودیده در آن نهال ارجمند دوزد تا درختی برومند گردد .

یکی از آیات باهره ، واحکام بالغهٔ خداوند جل شانه این است ؛ که کافهٔ افراد خلایق را چنان آفریده که همهٔ نسخهٔ مطابق اصل خویشند ، و یکان یکانرا اگر درست بنظر دقت ملاحظه کنیم، مجموعهٔ خواص صنفی وصفات موروثی یابیم .

بر حسب اکتشافات اخیرهٔ علمیه معلوم شده است، که تمامی ملکات عقلی وادبی ، مظهر وظایف

دماغ است ، (چنانکه تولید صفرا در بدن از وظایف کبد است) بنا برین از اعمال صادره وصفات مختلفهٔ هر شخصی بکیفیت وظایف دماغی آن پی توان برد [*] بدیهی است که تار وپود وجود فرزند از پدر ومادر-ست وتا چه پایه تابع اصل خود خواهند بود؛ حکما گفته اند: وراثت،مرجع حیثیت طفل است. کودکان

[*] علماء فن (فیزیولوژی) گویند هر قوهٔ ازقوای عقلیه بقسمتی ازدماغ اختصاص دارد چه مدارك عقلیهٔ اغلب افراد انسانی را حتی درطفولیت قبل ازتاثیر تعلیم تباین کلی است ومیل طبیعی اشخاص مختلف ودیگراینکه جنون بهمهٔ قوا غلبه نمیکندگاه باشد که تنها یك قوه خلل پذیرد وقوای دیگر بوظایف خود قیام نمایند ونیز این دلیل را آورند که قوهٔ عقلی دراوقات مختلفه زیادتی میکند بعضی را در زمان حداثت وبرخی را دراوان کهولت •

اطبای عرب لفظ دماغ را بر سه چیز اطلاق میکنند نخست مغز (مخ) دوم کاسهٔ سر سوم تمامی کله اما اطبای این زمان را عقیده براین است که دماغ عبارت است ازمجموع عصبی دارای چندین جزو که هریك را در جهاز حیوانی وظیفهٔ جداگانه است •

ازسن ۲۰ سالگی برقوت دماغ افزوده میشود وتا ۶۰ سالگی قی بامیماند . پس ازآن کاسته میشود که قوای عقلی نیز

باقتضای نفوذ حکم جبلی ، مستعد اند که روش نکوهیده یا اطوار پسندیدهٔ پدر ومادر را فرا گیرند ؛ همانا این قوهٔ مستعده ؛ هنگامیکه جنین پای بروی زمین نهاده در نهادش آماده است ؛ اگر پدر ومادر را قوای بدنی وعقلی وذهنی بکمال باشد ، اولادشان نیز این فضایل را دنبال خواهند کرد .

به تبعیت آن روی بنقصان می نهند .

دماغ در جسد سلطانی را ماند که در ممالك وسیعهٔ خود حکمرانی کند با چندین غلاف عظمی وپردههای محکم محاط است تا ازعوارض آسیبی بوی نرسد همینکه احساس خطر خارجی نمود دو دست را که نزدیك ترند برانکیزد تا مدافعت کنند وحمایتش نمایند کویی دو پاسبان اویند .

دماغ را که درسر جای دادهاند برای اینست که ازخطر محفوظ باشد بالفرض اکر دریا بیشد ازمخاطرت مصادمت با اجسام آسوده نبود .

حواس پنج کانه بجای سفیر ونیکخواه بشمار میروند که بمجرد درك آمدن ضرری دماغ را معلوم میسازند اما اعضای دیگر همچون ریه و وقلب مکانت وزارت دارند .

دماغ اولین عضو بدن حیوانی واساس علم (فرونولوژی) است که باامارات ظاهرهٔ پیشانی وسر بمقدار دماغ ومنزلت نقصان وکمال اشخاص پی میبرند . مترجم

ذهن کودك خورد سال ، استعداد جذب ونگاهداری تمام مشهودات خود را دارد ؛ همهٔ صور از نیك وبد در صفحهٔ خاطرش جای کند، این موقع را باید مغتنم دانست، وقوهٔ مستعده را بیهوده نپنداشت ، وانکس که کفالت تربیت را بعهده میگیرد باید زبان کودکان بکشاید، وآنگاه که موقع در رسد بلطایف الحیل وزبانی چرب وبیانی نمکین ومثلی شیرین تر از انگبین، خواندن ونوشتن را مطبوع اطفال کند ، وراهی پیش گیرد که ساحت خواطر طفل با آنهمه پاکی وپاکیزگی از الایش رسوخ صفات ذمیمه منزه شود، ورایحهٔ الفاظ رکیکه وعبارات قبیحه بمشامش نرسد ، وموجبات هیجان وغیرت را فراهم آورد، وحس مسابقت را در خاطرش بیدار کند ، تا اندك اندك وجدانش لطیف گردد وگوش شنوا وچشم بینا بدست آرد، وبدستیاری هوش وذکا از بی تمیزی بگریزد وخود را بعزیزی رساند، ودر فرجام کار جهانی پر از جان آدمیت شود .

مقصود نه اینست که طفل در اینحال دانشمندی مجرب ودانائی مهذب میشود، ولی پس از انکه ریشهٔ نیکی ونیکوکاری در خاطرش جای گیرد، باحسن تربیت وتعلیم درختی سایه گستر شود، ومردمی وانسانیت وفضیلت ومکرمت بار آرد، ودر سایهٔ جد وجهد بمرور ایام جالب آثار جلیله وصاحب مآثر نبیله بشمار آید، ودر مکارم اخلاق باماه ومهر وروشنان سپهر همسری کند وهمچشمی آغازد.

مادر باید از آنروز که طفل زبان میگشاید هر- چه بااو از راه مهر وکین کند، باشرایط معرفت ودانائی باشد، نه اینکه مورث فساد طبیعت وتباهی گردد.

[غزالی] در باب تربیت طفل سخنی نیکو گفته ومن پسنده داشتم که ان اصل جامع را که برهان قاطعش توان گفت در این مقام ایراد کنم. میگوید:

(طفل، اماتی نفیس را ماند که آنرا پدر ومادر سپارند، قلب پاکش گوهریست گرانبها عاری از تمام

نقوش، که شایستهٔ قبول همهٔ اشکال است ، اگر
نیکی و فضایل خصال معتادش کنند ، پیروی کند
و نیکبخت شود ، اگر مادهٔ شر و فساد را در خاطرش
نهد و مهملش گذارند، مرغ بی پر ودرخت بی ثمر
شود و گناهش به آموزگار وارد آید .)

روح سخن همین است که گفته شد ، بهمه حال
کودك مقلد اعمال وحرکات مادر خود است، اگر
مادر دانا واز رموز تربیت آگاه باشد ، راه پرستاری
طفل بداند البته زادهٔ خود را مسعود گرداند ؛ اما
اگر نادان باشد و بسائقهٔ جهل کودك مسکین را که هیچ
گناهی از وی سر نزده بحال خود گذارد ، عاقبت
هیکلی ناهنجار وهیولایی بدکردار بیاراید، که همه
عمر از وجود خود بستوه باشد وبر پدر ومادر نفرین
کند ، و بیچاره پدر از ننك وی بتنك آید وکاردش
باستخوان رسد ، یا بهمان حالت سفالت بگذارد ودر
آتش غم بسوزد ، یا ان ماده را از بیخ وبن بر کند .

حکما بتجربت دانسته اند، که طفل تمام آداب را

از مادر فرا گیرد ، [*] و یکی از جمله دلایل ثابته این سخن است که طفل از گاه ولادت تا مدتی غیر محدود مسکنش دامان مادر است، واز آغاز عمر تا هنگام رشد وتمیز با مادر وعمه وخاله وسایر نسوان قبیله وپیوند بسر میبرد ، اگر از این مجالست غبار مساوی اخلاق بر خاطر طفل که رشك آینهٔ مصقول است ننشیند ، بالضروره تربیت یابد ؛ اما مادر نادان و همنشین بد ، نمی تواند کودك را بمحاسن رهنمون شود ، چه از حسن وقبح خبر ندارد .

آیا از جهالت مادر بقوانین پرستاری حفظ صحت نیست که همواره طفل را با سر وروی چرکین نگاه میدارد ، وهفتهٔ یکبا رویش را نمیشوید ؟ آیا نتیجهٔ جهل نیست که پدر ومادر اولا خود را (بعد از انکه بمرضی مبتلا میکنند) میگویند تقدیر چنین رفته و قضا

[*] « ژان ژاك روسو » که یکی ازاعاظم شعراوحکماست گوید : (طفل بدلخواه مادر تربیت میشود اگر میخواهید از فضیلت وشرافت بهره برد معنی فضیلت رابمادران بیاموزید) .

چنان خواسته بود؟ . .

یکی از حقایق راسخهٔ علم طب که بکلی از شائبهٔ مبالغت خالی وقابل توجه عموم است ، این است که گاهیکه طفل در شکم مادر است، باید درمراعات تربیت بدنی ان دقت کامل بعمل آید ، خورد وخواب وحرکات مادر در این هنگام تاثیری عظیم دارد . و نیز نمی توان بچه را بنشو ونمای طبیعی سپرد ، چه طفل از اول دقیقهٔ تولد ، شعلهٔ شمعی ضعیف راماندکه نسیمی خفیف انرا خاموش کند ، همچنان طفل با عارضهٔ بسیار جزئی ترك حیات میکند ، پرستاران باید هیچ گاه تدابیر صحیه را از نظر دور ندارند .

آیا ثمر فقدان تربیت و دانائی نیست که ما هریك بوصعی گرفتار امراض مختلفه ایم ؟ آیا نتیجهٔ نادانی نیست که مادر گاهی که خواهد طفل را ازکاری باز دارد وادب کند ، باجن وغول بترساند ؟ وبرای خرافات موهومه وجود خارجی بسازد ، واز آغاز عمر کودك را چنان عادت دهد که ملکهٔ تهور وجسارت

طبیعتش را وداع گوید ، وجبون وضعیف القلب شود؛ ودرهنگام بلوغ نیز اثر این تربیت در وجودش بماند ، واقدام بهیچ مشکلی نتواند . [*]

همهٔ مردم را عقیده بر این است، که زنان سزاوار تربیت اطفال نیستند ، واگر کسی بر خلاف قاعدهٔ ادب حرکتی کند، گویند (فلان زنانه تربیت شده).

[*] این قسم تربیت قرنهااست که در میان ما معمولاست وهرچه از معایب ان گفته میشود اثر نمی بخشد چنانکه گفته امد طفل درآغاز فهم وتمیز مستمد قبول تمام واردات خاطر خویش است درچنین . وقتی دماغ حساس کودک را باافسانهای وحشت انگیز وسخنان دهشت آمیز آکنده کردن متضمن خطرهای گوناگون است که بذکر دوقسم ان اکتفا میکنیم:

اول ضرر ادبی — که درخاطر کودکان بیم وجبن تربیت می یابد . بچهٔ گربه اگر درگوشهٔ تاریک بماند ابداً نمیترسد چه مادرش قصهٔ غول بیابانی نمیخواند ویا (حاجی فخاری) نمیترساند اما اطفال خورد سال بلکه بزرگان سالخورد ما اگر درحجرهٔ تاریک بمانند زهره شان چاک شود وازصریر باب وطنین ذباب بی اختیار برخویشتن بلرزند وپندارند که یکی از جنیان از شکاف در عزم ورود دارد یا دیوی هولناک از روزنه قصد صعود این ترس وبیم برای احوال آتیهٔ اطفال بسیار مضراست

دوم ضرر بدنی — دراین خصوص تجربهٔ دوکتور (ایون

حال انکه اگر دیدهٔ بصیرت باز کنیم وبسوی بلاد
مغرب نگریم، تربیت نسوان را برمرد مرجح یابیم .
گفتیم که اخلاق وعوائد ما مشرقیان ، از هر جهت
با معامله ورفتار مغربیان متباین است ، آنان نسوان را
بجای روح کالبد هیئت اجتماعیه گذاشتند ، واسباب
طوران علایق زندگی شمردند ، ودر تهذیب اخلاق

مایل) حتی ظاهراست دوکتور مزبور میگوید برحسب
وظیفهٔ فنی روزی دو سه مراقب حال طفلی بودم وهمه شب
هنگام خواب برایش قصه سرائی میکردم واغلب از جن ودیو
وسخنان موحش صحبت میداشتم طفل باکمال خرمی میشنود
وخوابش میبرود پس از لحظهٔ میدیدم طفل را انقلاب و
اضطرابی عظیم درعالم خواب دست میدهد گاه فریاد می‌کند
ومیگریند لحظهٔ میخندد وبعد باترس بسیار خودرا بزیر لحاف می‌کشد
دانستم سبب این پیچ وتاب سخنانی است که دربیداری ازمن
شنیده است باید هیچوقت طفل با اینگونه خرافات سهمگین
آشنا نگردد وهمچنان سینهٔ او مخزن موهومات نشود که
شب ازترس براهی عبور نکند وسنگ درچاه نینداز و واتش
بآب خاموش نسازد مبادا آسیبی بپریان وارد آید یاضرری
بجنیان رسد .

« مترجم »

ایشان عنایت تامه بکار بردند ، وما نا توانستیم پند واندرز را کار نبستیم ، ونکتهٔ از تحقیر ونکوهش وتوهین زنان مضایقت نکردیم ، وبی هیچ موجبی خویشتن را از همه چیز محروم ساختیم ، وبخفت وخواری وسیه روزکاری تن در دادیم .

[آلفونس دوده] کاتب شهیر کوید : « چندانکه من درخور ستایشم نیمی از این موفقیت ازان زوجهٔ من است » ودر این سخن جای شکی نیست ، چه ودایع طبیعیهٔ زنان از مردان بیشتر است .

کویا ان وقت فرا رسیده باشد که با تربیت صحیح ، نفوس مردهٔ خویشتن را زنده کنیم ، تا اخلاف ما نام ما را بنیکی یاد کنند ، وروان ما را بنفرین رنجه ندارند . تربیتی که ما را ازعیوب برهاند ، وبمنزل مطلوب رساند ، تا در مجمع مغربیان نقل مجلس نباشیم وهدف تیر طنز وسخره نشویم ، واین ظلم واستبداد وجور وبیداد را بر خود وباز ماندکان روا نداریم ، که سیلی هایل درکار انهدام است ، وشعلهٔ جواله مشغول

اعدام .

شکفتم آید، که هر روز جمعی دامان همت استوار کنند، ومدرسه ها سازند و بترویج علوم پردازند، ولی هیچیك از هوشمندان دانا ودانشمندان توانا، از معنی تدریس ووظایف مدارس ومعلمین وتربیت نفوس سخن نکنند، همه همتشان مقصور بر تعلم ذکور است وتربیت اناث را وقعی نمی نهند؛ نمیگویم باید دختر و پسر درمراتب دانش متساوی باشند، همینقدر درخواست میکنم، که در تعلیمات ابتدائی، این مساوات را اقلا مراعات کنند .

طرز مکاتب نسوان در بلاد ما قسمی نیست، که ازان تعلیم وتعلم فایدتی متصور باشد، و تحصیلات انرا ان مکانت نیست که شایستهٔ اعتنا شود . .

ما زن فاضله انرا میدانیم، که خواندن ونوشتن تواند، واز مغز سخن وجان کلام بی خبریم، کجا است حقایق علمی وعقل مکتسبی تا روح انسانی را پرورد، واز وهم وپندار اثر نگذارد، همهٔ مصایب

واردهٔ بر شخص از راه خیال است، هر قدر بی‌خیال باشیم فارغ بال و نیك احوالیم؛ بکنج رایکان حقیقت که محط سعادت و مهبط نیکبختی وشرافت است، باید تقرب جوئیم، و بترك مجاز کوئیم.

طفلی را بنظر آورید، که هر ساعتی حالی دارد وا تحرکات را بعنا و عت خیال میکند، مثلا اکر چیزی طلبد و بعنف کرفتن نتواند، حیله ها انکیزد تا بارزوی خود دست یابد. چرا؟ از اینروی که بمناسبت صعف قوهٔ عقلیه حس انتقاد ندارد؛ تا آنچه را خواهد بوسیلهٔ دیکر طلب کند، زن نادان را نیز همین حالت است.



فصل — ٦

درعدم توافق تعلیم وتعلم بافساد اخلاق

در عقول ما مسلمین رسوخ کرده است ،
که باوجود تعلیم وتعلم حفظ عصمت ، ونکاهبداری
رسوم عفت نسوان امکان پذیر نیست ؛ وکویم زنیکه
از دانش بهره داشته باشد ، بیرون دایرهٔ فضیلت و
طهارت حرکت کند، وبرای تایید این سخن
از واقعات باستان، داستانها پردازیم، وحکایات
غریبه نقل کنیم ؛ وبر خفت عقل زنان واستعداد
ایشان بر استعمال وسایل خدعه وحیله استدلال
جوئیم ؛ وزود باشد که جمعی رو سوی من آرند ،
وبی محابا بر من بتازند، وبدرشتی وخشونت کویند
بیهوده ژاژ مخای، وآبکینه باسنك خاره میازمای ،
زن اکر علم آموزد ، در مکر وفریب ، ورنك وریو

استاد شود چهره به بی عصمتی و ترك عفاف بر افروزد

در آغاز کلام جواب این سؤال را گفته ایم ، که نقص عقل ، و سایر معایب همه نتیجهٔ جهالتی است که نسوان با آن همداستان بوده‌اند ، در صورتیکه سبب بار بر بست ، بضرورت مسبب نیز راه خویش پیش گیرد ، هیچوقت نتوان گفت که تعلیم علت تباهی اخلاق میشود . چرا نباید گفت که علم اموختن دلیل تهذیب اخلاق وتقویت سایر احساسات ادبیه است ؟

اگر وقتی زنی از سوء تربیت بواسطهٔ رسایل عاشقانه بمقصود رسیده است ، بسا شده است که نسوان بی خط و ربط بوسیلهٔ دیگران پای بدایرهٔ بی عصمتی نهاده اند . پاکیزگی قلب طبیعی است نه عارضی دانایی بنای صلاح وتقوای زن پرهیزکار را محکم سازد ، وبر اعمال نکوهیدهٔ زن فاجره چیزی نیفزاید مگر نه در قرآن مبین است : (یضل به کثیراً ویهدی به کثیراً وما یضل به الا الفاسقین) .

اگر همهٔ این مطالعات حکمیه را پس پشت

گذاریم، با بطالت و بیکاری زنان چگونه بسازیم؛ در صورتیکه زن صنعتی نداند، تدبیر منزل نتواند؛ اولاد خود را ببدترین وجهی تربیت کند وهمه روز خود را با اشتغال بی فائده شام سازد تکلیف چیست؟ جملگی دانند که زن عالی وسافل وعالم وجاهل را یك چیز اسباب سر گرمی واشتغال است، که ان نیز مصدر خشم ورضا است، زمانی از چهره اش بآثار بشاشت وخرمی اشکارا شود، وگاهی از بشره اش امارات کدورت وگرفتگی پیدا گردد؛ لحظهٔ شوهر خود را با شوهر دیگران مقایسه کند، گاه طرحی ریزد تا مرد بر خویشاوندان خود خشم گیرد؛ اگر زنی میهمان آید ویرا موضوع شك وشبهت قرار دهد. یکی از وسائل مهمهٔ احتیاطیه اش این است، که اگر بوجود زنی خادمه حاجت افتد، روزی چند تجسس کند تا زشتی کریه بیابد، پس از انکه قلب آشفته اش ارام گرفت، واینهمه متانت وسختگی، وتجربت وپختگی بکار برد، باعمال خیالی اشتغال ورزد، ودر حوزهٔ

اجتماع با دوستان خود بنشیند ، وجمی را باتش درد وداغ بنشاند، وتدابیر صائبهٔ خود را بانان بیاموزد وتمام نکات ودقایق جاریه میان خود وشوهر راء بیان کند، وسینه را از هرچه در ان است بپردازد .

اما زنان تربیت دیده، وعلم آموخته، مرد را بقسمی فریفتهٔ اخلاق خویشتن سازند ، که مجال این افکار بدست نیفتد . [*]

---

[*] یکی ازحکما گوید : دختران وزنان بی تربیت سپاهی بی سلاح را مانند که درمیدان محاربت کاری نتواند ساخت میخواهیم دختران ما جانب شرافت وطهارت را نگاه دارند پس باید امان را دانش وعلم آموزیم تابتوانند خودرا محافظت کنند .

دیگری گوید : دختر بی علم نهال بی باسبانی است که هر کس خواهد تمتعی ازان برگیرد پیش ازانکه گل دهد و میوه آورد جمعی برك وبار این کابن نوشکفته بکنند وبرخی شاخهایش درهم شکنند پرستار وباسبان ایندرخت علم است

درمجلهٔ نسوانیهٔ (انیس الجلیس) که اثر خامهٔ ادیبهٔ فاضلهٔ شهیره (الکسندرا ملتیادی افرینو) است درذیل عنوان (علوهن وانا المؤلة) مینویسد که نسوان را علم آموزید ونیك وبد انرا ازمن بینید آری من خویشتن را مسؤل می دانم ازدختران وزنانی که تعلیم درست به بینند وتهذیب صحیح

فصل — ٧

❁ درارتباط نسوان باامت ❁

ارباب عقل گزین ، وخرد دوربین بخوبی داند، که در این قرن اخیر هر ملتی داخل دور جدید وعصر تازهٔ شده اند، که یکی از ادوار مهمهٔ تاریخیهٔ اتان بشمار میرود .

در تواریخ روزگار گذشتهٔ وطن خویش اگر بنگریم، دانیم در هیچ عهدی اسباب تقدم وترقی وانتشار نظم وتربیت ، ورواج بازارعلوم وفنون ، مانند امروز بر سر مصریان سایه نگسترده ؛ ازانسوی دریابیم که اگر از جهتی درکالبد افسردهٔ

یابند وبجانب اخلاق نکوهیده وحرکات واعمال ناهنجار گرایند دختران را باید واجبات شخصی، تدبیر منزل، وجوه صرفه ، شروط عمل باقتصاد، تربیت اولاد، اداب معاشرت طرز رفتار، حسن گفتار، اموخت . «مترجم»

وطن روحی تازه حلول کرده است ، از جای دیگر
در هیچ عصری باین پایه مشرف بر خطر نبوده است
چه تمدن فرنگان بسرعت بخار و برق پیش میرود
وتمام نواحی ربع مسکون را فرا میگیرد ؛ و بمجرد
دخول بسر زمینی بر منابع ثروت ومعادن مکنت از
همچون زراعت وصناعت وتجارت دست یافته، بکسی
از استعمال وسایل انتفاع باز نمی ایستد، وهمه در
فکر سود خوردن وفایده بردن است .

تمدن اروپائی ، دنبال گمگشتهٔ خود یعنی سعادت
ونیکبختی می شتابد، هر جاکه یافت از همه چیز روی
برتابد، وعزم رحیل باقامت بدل کند ؛ و بهر طریقی
که بتواند در اجرای اقدامات نافعهٔ خویش بکوشد .

نخست با ملاطفت وملایمت ، رفتار آغازد
ودم از مهربانی زند ، چون کار استوار کرد
دسیسه بکار برد وحیلتی اندیشد ، وچون فرومایگان
عهد ومیثاق بشکند ، واتحاد واتفاق را نادیده
نگارد، وخفتگان سبك مغز را با مذلت وبندگی

پاداش دهــد، ووقتی از خواب غفلت و بی دردی بر انگیزد ، که پشیمانی سودی ندهــد، وموبه وناله ثمی نبخشد .

همانا حب انتفـاع سبب میشود که انکلیسی در هند ، وفرانسوی در جزایر ، وروسی در چــین ، وآلمــانی در زنکبار سکونت اختیار میکـند ، تا از تمــول طبیعی آنخــاك ، که اهلش معرفتی بان ندارند، منتفع شوند .

بالجمله این قوم دون باهر ملتی وحشی دوچار شدند بخاك سیاه وروزکار تباهشان نشاندند، وشیرازهٔ هستیشــان از یکدیکر بکسیختند ، و وضیع وشریف انسرزمین را وقعی نکذاشتند ، وانان را از وطن، که مهد پرورش و آسایش ایشــان بود بخواری براندند، چنانچه امروز در امریك واستراليا وافریقا می بینیم که از اهالی این ممالك واسعه که پای اروپائی ونام تمدن وانسانیت بدان رسیده ، نامی و نشانی درمیان نیست .

اکر با ملتی مانند ما مسلمین محشور شوند ، که

آنان را دین وشریعت وقانونی مخصوص باشد، با مردم ان بلد مخالطت کنند، ودر دوستی ومهربانی کوبند؛ زمانی سپری نشود که میهمانان متمدن صاحب خانه شوند، وصاحب خانه بیگانه گردد؛ مهمترین وسایط ثروت را خاص خود سازند.

اینان، در عقل وکیاست وعلم ودارائی ازما بر ترند، هر لحظه بر پیشرفت کارشان افزوده شود، وبقدری که انان تقدم جویند، بومیان ان کشور روی بورطهٔ تاخر وپستی نهند، وبا نکبت وادبار هم آغوش شوند؛ نادانی فراخنای عالم را قسمی بر ایشان تنك کند، که در بیغولهٔ گمنامی روز بسر برند، وچون سفله کان بهزاران فلاکت وفروتنی، وضراعت وخواری خود را بانان بندند؛ و به بندکی این تمدن که آب تلخ زلال، ومار خوش خط وخال را ماند تن در دهند.

[داروین] حکیم، این حال را قانون تزاحم حیات نامیده است، فطرتی است که خدایتعالی هنکام افرینش

مردم را بدان مفطور فرموده تا خلایق بهوش باشند، واوضاع گیتی را بنگرند وبدرجات کمال ارتقا جویند .

هر ملتی که با جهالت خوکرفت ، واز ماهیت وکم وکیف وجود خود چیزی درك نکرد، درمیدان این مزاحمت طبیعی، باهماورد دانای خویش مقاومت کردن نتواند، وبیك لحظه بچاهسار عدم سر نکون شود. اماملتی که کریبان از چنك اژدهای دمان جهل برهاند ، وپند وموعظت را کاربندد ، رخسار جهان آرای نیکبختی در نظرش جلوه کر اید ، وبدر منیر سعادت چهر دلپذیر بنماید ؛ ودرساحت نبرد بر دشمن چیره شود .

برای نجات یافتن از این ورطهٔ هولناك ، چارهٔ نیست ، وجز بایك وسیله خویشتن را نتوانیم رهائی دهیم ، وان این است که باید سختی کار بینیم ، ومقاتلت را آماده شویم ، ودر قوت واستعداد با خصم خود متساوی باشیم؛ این ساختکی آیا بتهیهٔ ادوات طعن وضرب است؟ خیر . قوهٔ معنویه وعقلیه

وعلمیه است که اساس استوار و بنیان متین شرافت است

پس از انکه امتی با همسایهٔ زبر دست خود در مراتب علم ودانائی مساوی شد ، ودر طریق تربیت کرم پویه کشت ، وسلاح معنوی را بر تن راست کرد ، می تواند دین ومذهب ومملکت خود را نکاه دارد ؛ ودر میدان مسابقت بر همکنان پیشی کیرد .

این راه نجات از هیچ سوی بر ما مسدود نیست ، ومانعی ما را از سلوک ان باز نمیدارد ؛ همهٔ مسلمین را فرض ذمت است ، که برای خلاصی از این مهلکه رهسپار اینطریق شوند ، وعوایق وصول باینمقصدرا از خود دور کنند ، سبب تاخر را بشناسند ، ورک وریشهٔ ان را بآتیشهٔ همت از بیخ وبن بر کنند .

نیکوتر اینکه قبل از شروع بمقصود اصلی ، در سطری چند این سخن را ثابت کنیم ؛ که مسلمین در تمام نقاط دست خوش تاخرند . اختلاف شعوب واقالیم را در انحطاط مسلمانان مدخلیتی نیست ، ترکی ، مصری ، هندی ، فارسی ، چینی ، درعادات

واخلاق بایکدیگر تباین دارند ، ولی همگی در کمالات وجهالات متفقند، وهمین امر جهت جامعهٔ ایشان است .

جمعی از اروپائیان گمان کرده اند ، که (عیاذاً بالله) دین اسلام یگانه علت انحطاط مسلمین است ؛ این سخن نیز سزاوار استماع وتوجه نیست ، چه منزلت دین قویم اسلام بالا تر از آن است که با امثال اینگونه تعرضات بیهوده ، گردی بر ساحت پاکش نشیند ؛ وما نیز نمی خواهیم مشك تتاری را با روایح طیبه بستائیم ، وافتاب درخشان را با فروغ افشانی ونور پاشی مدح گوئیم .

پیشوایان ما گفته اند، دین رانگاهداری نتوان کرد ، مگر با قدرت و تسلطی که انرا حفظ کند ؛ پیغمبر برگزیدهٔ ما (صلعم) کمر بخدمت دین استوار میفرمود ، و بامور دنیوی نیز مشغول میشد ، واین دو حال در آن واحد صورت میگرفت .

همانا یك قرن از ظهور اسلام سپری نشد ، که

کلاله بیرق اسلامیان در انحاء مهمهٔ عالم باهتزاز آمد، سپاهیان اسلام درین نهج شطرنجی بهرسوی تاختند؛ ودر کوهها وصحراها وخلیجها ودریاها رایت تسخیر بر افراختند؛ صاحب حشمت وجاه شدند، ومالك دیهیم وکاه آمدند، وجهان را بانوار علوم مستغرق داشتند، ودر فنون متنوعهٔ علمیه کتابها بساختند، وبعلت رقابت هریك در فن خویش استادی ماهر بشمار رفتند.

برخی از فضلای ارجمند بعلم کلام، بعضی بعلوم طبیعیه، جمعی بهیئت ونجوم وحساب، طایفهٔ بتاریخ وجغرافیا، قومی بفلسفه واخلاق وادبیات اشتغال جستند، وداد جد وجهد بدادند. باینهمه، صناعت وتجارت را نیز از دست نگذاشتند، وامتعه وبضایع آنان در اقطار بلاد رواج گرفت.

مقصود از این جوش وخروش این بود، که حوزهٔ اسلامیت را از تعرض بیگانگان محفوظ سازند؛ این حال با اندك تفاوتی که باقتضای زمان روی میدهد

باقی بود ، تا غائله هائلهٔ چنکیز وتاتار خلافت وسلطنت مسلمانان را منقرض کرد ، وخانمان هستی نفوس بیشمار را بسوخت؛ از انسوی رایت سلاطین اندلس (اسپانیول) واژکون کردید؛ از اینکاه علوم اسلامیه باروپا انتقال یافت ، وحالت جاهلیت باز امد؛ چراغ دانش روی بخاموشی نهاد ، وعلوم عالیه در حجاب فراموشی پنهان کردید ، ومکانت مذهب قویم اسلام پس از تعمیم جهل مستور بماند .

طایفهٔ کویند شؤنات عالم زندکی واحتیاجات دنیوی بهیچ نیرزد ، همه همتشان مقصور بر اینست که عبارتی را باهزاران کنایه واستعاره بیان سازند، وبان افتخار کنند ، اکر ازایشان پرسند که حالت فلان دولت مجاور چکونه است ، وموقع جغرافیائی ان درکدام درجهٔ عرض وطول است ، وقوهٔ مالی ولشکری ان را چه مایه است متحیر مانند ومتکلم را بسخنان تلخ پاسخ دهند ، وسلسلهٔ خصومت بجنبانند؛ اکر از قانون دولت متبوعهٔ خودشان ، وحالت

سیاسی واقتصادی آن محبتی شود ، روی برگردانند خواه درعزت باشند یادرذلت، بسر برند ، بقضا رضا داده اند .

مقصود از بسط این مقال که امهات تاریخی شاهد آنست ، اثبات این سخن است ؛ که انحطاط مسلمین تابع انحطاط عقول ، واهمال تربیت رجال ونسوان است .

زن را وقتی مخلوق کامل توان نامید، که تربیت جسمی وعقلی وی تمام باشد ، واز ریاضت بدنی بی بهره نماند . سلامت عقل ، وصحت مظاهر ان پیرو سلامت بدن است ، جسم ضعیف را جز عقل ضعیف قسمتی نرسد .

اگر معترضی گوید :— نسوان، زادگان خود را بی فهم نکتهٔ ازاین ملاحظات می پرورند ، گوئیم :— آری مادر ماموراست که فرزندخویش را حفظ کند وپرورد ، نتاج وبچه اوردن نیز امری بسیط . است ؛ اگر ملاحظهٔ تربیت واعمال عقلیه درمیان

نباشد، دراینصورت زنان را با حیوانات چه فرق است

بارها گفته‌ام وباز تکرار میکنم، نسوان بزرگترین قوهٔ خفیهٔ هیئت اجتماعیه‌اند ترقی هر امتی محتاج قوای متنوعهٔ مختلفه است، که اهم ان تربیت نسوان است؛ تربیت وترقیات روز افزون زنان اروپا، دلالت می‌کنند که نسوان فقط برای بقاء نوع وتوالد وتناسل آفریده نشده‌اند، همه دیدند ودانستند که زنان شایستهٔ تکفل اعمال مهمه، وسزاوار تقلد مقامات عالیه هستند؛ پس از انکه نسوان از خواب غفلت برخواستند، وساحت ظلمانی خواطر را با فروغ دانایی روشن ساختند، بمدارج بلند رسیدند، که بهیچ خواطری نمیگذشت وازمخیلهٔ هیچکس خطور نمیکرد.

هر فرعی ازفروع تجارت وصناعت وفنون را به بینیم، نسوان مغرب زمین را بامردان خود دران شریك یابیم، هیچ واقعهٔ سیاسی روی نمیدهد که دران حق نداشته باشند؛ درمراکز دول، نسوان را مجمعی معتبر منعقد میگردد، که بالاتفاق طالب حقوق

بنات نوع خویشند ، وسالی نمیگذرد که در تاریخ،
اقدامات مردانهٔ انان اثری بزرك بیادکار نماند .

پس از این نیز خدای دانا است که نسوان تاچه
درجه در طرق ترقی تقدم یابند وکوی مفاخرت بربایند

شارع مقدس ما ، از اینروی در بعضی مواد
مردان را فضیلت بخشیده ، تا زنان از وظیفهٔ عائلیه
خود تجاوز نکنند، این ترجیح نیز بنهایت ستوده.
است ، وتوان گفت تمدن کنونی اروپائی، بطفیل همین
انتخاب وتقسیم پا برجااست؛ ولی هیچوقت نفرموده.
است که زنان مسلمین باید از بدایت عمر ، تا نهایت
زندکی هیولای جهل مرکب باشند .

بالجمله ، دانای هوشیار از این مقدمات که گفتیم
این نتیجه را بدست اورده.که (اصلاح حال امت منوط
به تربیت زنان است .)



فصل — ۸

در زواج ومعايب تعدد زوجات

هريك ازحكما وفلاسفه، در تعريف زواج
بقسمى سخن كرده اند ، وبنوعى ان را ستوده اند ؛
ولى در قرآن مبين كه بنيان استوار شريعت مقدسهٔ
اسلاميه است ، كلامى است بتابش نور ، وفروغ ماه
وهور ؛ كه درهيچيك از شرايع مختلفهٔ امم متنوعه ،
كه بمنتهـا درجهٔ تمدن رسيده اند ، چنين برهانى جامع
يافت نشـده است . ان آيهٔ وافى هـدايه اين است :
(ومن آياته ان خلق لكم من انفسكم ازواجاً لتسكنوا
اليها وجعل بينكم مودة ورحمة) تمام شروط زواج
وبلندى قدر ومنزلت آن ، در اينجا مندرج است ؛
افسوس كه اين نظـام وترتيب كه خدايتعالى براى دوام
وبقاى نوع انسانى ، وشمول الطاف يزدانى خويش

اساس ان را برحمت ومودت نهاده است ، پایمال اهمال کردیده ، ومعنی زواج حقیقی از میان رفته است .

اتحاد واتفاق معنوی دو شخص را زواج کویند ، یعنی این دو تن متعهدند ، که تا نفس واپسین حیات ، بایکدیکر بسر برند .

زواج را درهیئت اجتماعیهٔ بشریه مرتبتی عظیم- است ونکاتی باریك ، چنانکه مرد دانا باید در اختیار وانتخاب شریك ایام زندکانی خود ، بحثی کامل وفحصی شامل کنند، زن دانا را نیز همین حق ثابت- است، باید نیك وبد را بیازماید، وخوی شوی بداند، تا امتزاج با خرمی وابتهاج ، وارتباط با خوشدلی وانبساط بپایان رود ؛ وکرنه سفینهٔ زناشویی در دریای ژرف زواج بشکنند ، ودیری نباید که هر- دو غرقهٔ لجهٔ بی خبری کردند .

جمعی کثیر از جوانان مستعد را می بینیم، که با- همه قدرت ودارائی بعزلت وانزوا تن در داده ودل از تاهل برداشته اند ، وتجرد را برخویشتن پسندیده-

اند ، از اینجهة زن نمیخواهند که زنی لایق همسری نمی یابند ، ونمی توانند همه عمر با رفیقی غیر موافق بسر برند .

باید دانست ، که یکی از نتایج وخیمهٔ عدم تمایل مرد وزن قبل ازعقد ازدواج ، تعدد زوجات است ؛ که شعلهٔ این آتش خانمان سوز ، تمام خانواده ها را فرا گرفته است .

[مونتسیکو] گوید : « از تعدد زوجات هیچ فایدتی بهیئت اجتماعیه نرسد ، وضرر جزئی ان اینست که باید مرد خانهٔ خود را دو یا سه شعبه قرار دهد ، وهماره باجنك وجدال روز گذارد ، واولاد خود را دوست ندارد ، وتخم خصومت در خواطر باز ماندگان خود افشاند . »

بدیهی است زنان هیچگاه رضا ندهند که زنی دیگر با انان در وجود شوهر شراکت کنند . چنانچه مرد بعکس این قضیه تن درندهد ، این حب اختصاصی طبیعی زن وشوهر است .

هر زنی که خودرا بحجبتی محترم میشمارد ، همینکه
دید شوهرش بادیگری طرح محبت ریخت ، اگر براستی
وصدق شوهر خودرا دوست میدارد ، آتش غیرت
بجانش اوفتد ، ونارهٔ حسد وکینه وورزی درسینه‌اش
شعله کشد ، انگاه بمکر وحیلت توسل جوید
وناکردنیها بکند .
بی وجود دلیل وبرهان توان دانست ، اولادیکه
که از دو مادر بوجود ایند ، پیوسته بایکدیکر دشمنی
کنند ، مگر معدودی که حکم معدوم دارند ، اگر
کسی بدقت در نصوص جلیلهٔ قرآنیه نکرد ، داندکه
احکام وارده در تعدد زوجات ، محتوی بر اباحه
وتحظیر است ، از آیهٔ مبارکهٔ (وانکحوا ما طاب لکم
من النساء مثنی وثلاث ورباع فان خفتم الا تعدلوا
فواحدة او ما ملکت ایمانکم) واضح میشود ، در
صورتی مرد میتواند پای بدایرهٔ تعدد زوجات نهد ،
که توانائی بمساوات داشته ، وسلوك بعدل را ازعهده
بر آید ، وهرکه خودرا مالك این قوه نبیند ، البته

نباید بیش از یکی را بحبالهٔ نکاح در آورد .

در قانون عقوبات دول چون المان ، اطریش ، ایطالیا ، روس ، ولایات متحدهٔ آمریك وسایر نقاط متمدنهٔ اروپ ، مردی که بی سببی زن خود را طلاق کوید ، یا دو زن کیرد ، مانند مجرمین مدتی با اعمال شاقه معاقب میشود ؛ مکر وقتیکه بر معاشرت زن و شوی ضرری مترتب کردد ، که جز با افتراق واجرای صیغهٔ طلاق ازمیـن بر نخیزد .

طلاق ضربت تهدید وتازیانهٔ تخویفی است ، که زن را بامتثال اوامر ونواهی شوهر مجبور میدارد ؛ وسم قاتلی را ماند ، که بی درنك مردان قوی بنیه را از پای در اورد ؛ وکاه باشد معلولی را شفا بخشد ؛ چنانکه در هنکام تندرستی استعمال ادویهٔ طبیه جایز نیست ، همچنان بی جهتی واضح ، وعیبی روشن نمی توان نسوان را با طلاق تهدید کرد ؛ ونظام خانواده ، واساس حب وارتباط را خراب ساخت . باید حکم خداوندی جل شانه راکار بست ، که میفرماید :

﴿فان اطعنكم فلا تبغوا اليهن سبيلا﴾

لاحقه علاوهٔ مترجم

[محيب افندى] مشملانى كه يكتن از مشاهير كتاب مصراست ، در رسالهٔ تعليم البنات خود گويد :

طايفهٔ نسوان را با اجبار واكراه نمى توان بتعليم وادار كرد ؛ زن ، مگس انگبين را ماند ، چنانكه محل براى فراهم كردن شهد بايد از شاخى بشاخى ، واز شكوفهٔ بشكوفهٔ نشيند ؛ زن را هم در بدو تعلم اندكى ازادى ضرور است . تا بفراخور حوصله وگنجايش فهم واستعداد ، از مؤلفات ادبيه شيرينى دانش بچشد ، ومعلوماتى بقدر كفاف بدست آرد .

اين نيز وقتى توان كرد كه قواى ادبيهٔ آنان مستعد

کسب فضایل و ترك رذایل باشد .

زن ناگزیر است که مبادی دین اسلام ، لغت ، حساب ، جغرافی ، تاریخ ، خیاطت ، فن اقتصاد وترتیب امور بیتیه را فرا گیرد .

امت مصری ، برای نسوان ودختران خویش مدرسه ها ساخته اند ؛ وهمه ساله چندین تن ، باورقهٔ امتیاز فارغ التحصیلی (دیپلوم) ازمدرسه بیرون می- آیند ؛ ولی هیچیك تعلیم حقیقی را فرا نگرفته اند .

مدارس نسوان ما ، اسامی چند قسم ازعلوم عالیه را در ورقهٔ نگاشته ، وبشاگردان خود که اندکی ازمعارف سطحیه آموخته اند می بخشند ؛ که بهیچگونه با تربیت وادب واقعی موافقت ندارد .

چیزیکه مالك زمام حیات آنان است پدر ومادر- را اغلوطه دادن ، وخویشتن را هنرمند (؟) قلمداد کردن است ؛ تادلشدهٔ را بقید ارند . افسوس که سنت مقدسه ، وقانون محترم زواج درعهد ما واسطهٔ بیع وشرا شده است ، هرکدام زن اصیله باین قباحت تن در دهد ،

و کدام مرد غیور بازدواج چنین زنی روی رضا نماید،
تمام این فضایح نتیجه این است ، که قواعد تدریس
و تعلیم را میزانی درست ننهاده ایم ، تعلم مدارس
رجال یا نسوان تا با احتیاجات مهمهٔ بلاد و امم موافق
نباشد سود مند نیفتد، و جز سوء عاقبت ثمری نبخشد.





§ دانشمند فاضل [فرح انطوان] منشی جریدهٔ
عربیهٔ (جامعهٔ عثمانیه) که در اسکندریه طبع و نشر
میشود ، در نمرهٔ دهم سال اول ، در تحت عنوان
(مدارس البنات) ادیب فرزانه [قاسم امین] مؤلف
کتاب «تحریر المرأة» را مخاطب داشته چنین میگوید:
امروز یکی از مقالات فیلسوف شهیر [ژول
سیمون] را که در باب تاسیس مدارس اناث مملکت

فرانسه نکاشته است ، مطالعه میکردیم ، معلوم شد حرکت ادبیهٔ مغربیان با انهمه جنب و جوش ، وبذل مساعی مجدانه ، بپایهٔ کمال نرسیده است مکر با همم عالیهٔ تنی چند ازمردمان هوشیار ، که درپیمودن فراز و نشیب اینکار بزرك ، با وجود موانع سترك پایداری کرده اند ، تا مقدمه را بپایان برده اند ، و اغاز را بانجام رسانیده اند .

قبل از (۱۸۷۰) میلادی دختران در دیر وکلیسا تدریس میشدند ، واصول تعلیم انان بدرجهٔ اشکال داشت که مفید هیچ فایده نبود ؛ تا اینکه (کامیل سای) نامی خواست جهان انسانیت را متاعی طرفه بخشد و عالم آدمیت را کالایی کزیده هدیه کند ، یعنی تعلیم دخترانرا در تحت قاعده ثانوی مقید ومرتب دارد ؛ دامان مجاهدت بر کمر زد ، از هیچ عارضهٔ افسرده نکردید ، واز تحمل زحمات ناکوار آزرده نشد ؛ تا مقاصد ، وافکار بلند خود را بموقع اجرا کذاشت .

استاد [ژول سیمون] کوید : — « کامیل سای

از اهـالی (آلزاس) است ، در شهر (استرازبورغ) علم حقوق را تحصیل کرد ، ودر محاصرهٔ پاریس (حرب سبعین) بنیابت داخلی عمومی نامزد شد؛ ودر مکافات بسالت ودرایتی که از وی در روز ۳۱ اکتوبر ماه ۱۸۷۰ مشهود افتـاد ، بوکالت ولایت (سن دینس) مامور گردید ؛ سپس بسـائقهٔ استقلال فکر وفطانت فطری درمجلس اعیان حائز درجهٔ نیابت شد، ودر اینحال سی سال ازعمرش سپری شده بود .

ازسـال ۱۷۸۹ تعلیم دختران ترتیبی درست نداشت ، اختـلال مکاتب نسوان مارا مجبور کرد که صدا بشکایت بلندکردیم وانجمنها بساختیم، ودرهمهٔ گفت وشنود ونقض وابرام ، (کامیل سـای) باما انبازی داشت ؛ از اینمیـان بناگاه قوای عقلیـهٔ وی باین مسئله معطوف گردید، وروزی چند بادقتی کامل بتدقیق اطراف ان اشتغـال جست .

روزی درحضور اعضا ورؤسای مجلس اعیان، ازجای خود برخواست ، ولایحهٔ جدید تعلیم بنات.

را که نکاشته بود ، بمجلس تقـدیم کرد ؛ همانا این عمل
در ۱۸۷۸ روی داد ، حضـار از این طلب بحیرت
شدند، برخی باستهزا و سخنان درشت جوابش دادند
واقتراح مهم ویرا وقعی ننهادند ؛ معدود قلیلی نیز
خواستنـد تادرخواست او را تفحص کنند ؛ هیئتی
مرکب ازچندتن تشکیل یافت، او نیز باتقریری کامل
مقصود خود را اظهـار کرد ؛ مجلس چون اهمیت
موضوع‌را بدانست ، خواست باجرای ان همت کمارد
که بیکبار بانك شکایت از هر سوی بر خواست ،
ومجلسهـا منعقد کردید ، وکروه لاف پردازان یاوه
کوی، آتش فساد را دامن زدن‌کرفتنـد ، وکفتند
حکومت‌را نرسد که دخترانرا چون پسران از دست
پدر ومادر بکیرد ومجبور بتعلم سـازد .

چون کار صعب افتاد ؛ مصلحت را ، از اجرای
خیـال منصرف شـدند ؛ و (کامیل) در انمدت
از تحریض و ترغیب خود داری نمیکرد ، تا بالاخره
درسال ۱۸۸۰ حکومت باستعمال قوهٔ جبریه مردم را

راضی کرد ، وافکار رفیق غیور وطن پرست ما (کامیل سای) صورت خارجی گرفت .

پس از اندك زمانی رسالهٔ موقتهٔ تاسیس کرد ، وانرا (تعلیم البنات) نامید ؛ وبپاداش این خدمات نمایان ، ریاست مطلقهٔ مدارس نسوانیه بعهدهٔ کفایت وی واگذار گردید ؛ هم اکنون نیز این ترتیب را (ترتیب کامیل سای) می نامند .

بالجمله ، ده سال از اجرای این قانون سپری نشد ، که کار تعلیم نسوان بالاگرفت ؛ وفرانسویان دارای ۵۳ مدرسهٔ نسوانیه بطرز جدیدشدند ؛ که در سال ۱۸۸۸ میلادی ۶۶۳۴ نفر ازدختران فرانسوی در ان مدارس بتعلم علوم اشتغال داشتند ؛ واز این جمع ۷۲۳ تن در تمام مواضیع علمی وفنی وسایر فروع تربیت ، قدرتی شایان بدست کردند ، وسزاوار استادی وآموزکاری شدند .

این است نتیجهٔ اقدام ، این است وطن پرستی ، اینکه بشرح باز گفتیم بجلی نرسید ، مکر باتفاق نفوذ

بیشمار که فرانسویان در اول از آن چشم پوشیدند ،
و همانا از روی تخمین به ٧٨٩ ٥٤٢ ٣٧ فرانك بالغ
میشود و با اینهمه هنوز اندر خم یك کوچه ایم ، و جز
بمبادی این کار دست نزده ایم ؛ خدای نکند که به ٥٣
مدرسه راضی شویم » .

انچه را که (ژول سیمون) در سنهٔ ١٨٩٠ نگاشته
بود ایراد کردیم ، و از اینروی بادیب اریب مؤلف
کتاب (تحریر المرأة) تقدیم نمودیم ؛ تا حضرتش
اگر خواهد کامیل سای مصر بشمار رود ، از اقتحام
مهالك این کار شگرف باز نه ایستد ؛ تا مورخین نام
نامیش را در تواریخ امم شرقیه ، باب زر نویسند ؛
وما در سایر مطالبیکه (ژول سیمون) می نگارد جز
باین چند کلمه سخن نمی کنیم :

(وفی ذالك مثال لامة تحیي وامة تموت)

انتهی

تصحیح اغلاط

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٠	١٥	فراض	فرایض
٤٥	١٧	سبارد	سپارد
٤٨	١٢	بوصی	بوضی
٥٩	١٣	رفتاد	رفتار
٥٩	١٧	نکارد	انکارد
٥٧	١١	اوزیم	اموزیم
٦٧	١٥	نبز	نیز

